

# فرمان محمدرضا شاه پهلوی

## علیه برادرش حمیدرضا

محمدحسن حسامی محولاتی

امریکایی و هر خارجی دیگری در ارتباط بودم، کار درستی نبود. شاه گفت: همه‌شان عزیز نیستند. من جواب دادم: برای من همه عزیز هستند و کسی به من کاری ندارد. من (حسامی محولاتی) گفته‌ی حمیدرضا را تایید می‌کنم. چون اغلب ناهار را با حمیدرضا در رستوران هتل امریکا روبه‌روی سفارت سابق امریکا می‌خوردیم و مثل بقیه‌ی مردم هر کسی سر میز خودش بود و حمیدرضا بدون توجه به مردم اغلب با صدای بلند می‌خندید و حرف می‌زد. قیافه‌اش چنان مهربان و نورانی بود که توجه همه را به خود جلب می‌کرد و مردم همه او را می‌شناختند و با محبت او را به هم نشان می‌دادند و همه برایش احترام قائل بودند.

و همین محبت‌های صمیمانه‌ی مردم بود که باعث ناخشنودی شاه می‌شد تا بالاخره منجر به صدور چنین فرمانی شد. ■

□ پیرو مطلبی که در شماره‌ی ۲۴ مجله‌ی وزین و خواندنی حافظ در ارتباط با حمیدرضا پهلوی و قتل فلور چاپ شد، قول داده بودم که فرمان طرد حمیدرضا که به امضای شخص محمدرضا پهلوی صادر شده بود و گم کرده بودم، اگر پیدا شد برای شما بفرستم. روز گذشته، این فرمان را پیدا کردم و طبق قولی که داده بودم به‌ضمیمه تقدیم می‌شود. ضمناً لازم دانستم توضیح دهم که تا جایی که من حمیدرضا را می‌شناختم، او مردی مهربان، عاطفی، خاکی و درویش مسلک بود و به‌هیچ‌وجه دنبال تشریفات نبود و اصولاً به دربار و شاه توجهی نداشت که خود من تحت‌تأثیر این صفات او دو بیتی به مضمون زیر برایش ساخته بودم.

خوشا مردی که دوران‌دیش باشد

درونش خالی از تشویش باشد

از این خوش‌تر به چشم اهل دل چیست

که والا حضرتی درویش باشد

شماره‌ی شناسنامه‌ی حمیدرضا، ۱۳ خاندان سلطنت و تاریخ تولدش ۱۳۱۱ بود. در صفحه‌ی اول شناسنامه‌اش نوشته شده بود، نام والا حضرت شاهپور حمیدرضا پهلوی، نام پدر اعلیحضرت رضا پهلوی. اخلاق و حالات و هیكلش خیلی شبیه پدرش بود. همیشه با نوکر، کلفت‌ها و راننده‌اش با هم پشت یک میز و سر یک سفره غذا می‌خورد. ملکه عصمت، مادر حمیدرضا تعریف می‌کرد وقتی که با رضاشاه و همراهان عازم سفر تبعیدی بودیم، زمانی که می‌خواستیم از هم جدا شویم، دست حمیدرضا را که در آن موقع حدود شش سال داشت با لحنی ملتسانه در دست محمدرضا گذاشت و گفت حمیدرضا را به تو سپردم و محمدرضا هم قول اطاعت داد. اما بعد از سال‌ها برخلاف قولی که به پدرش داده بود، آن‌هم پدری که سلطنت را برای او به ارث گذاشته بود، به شرح همین فرمان این برادر را طرد کرد.

صدور چنین فرمانی از طرف شاه بعید می‌نمود. حمیدرضا تعریف می‌کرد قبل از برخورد من و شاه که منجر به صدور این فرمان شد، در نشستی خودمانی که با شاه داشتیم، شاه به من گفت: شنیده‌ام بدون محافظ و رعایت شئون دربار در اماکن عمومی و مثل یک فرد عادی در میان مردم می‌نشینی و رعایت شئون خاندان را نمی‌کنی؟ من جواب دادم که من بارها در فرمایشات اعلی حضرت که از رادیو و تلویزیون پخش می‌شد، شنیده‌ام که مردم را ملت عزیزم خطاب می‌فرمودید، من با همین ملت عزیز شما حشر و نشر دارم و در میان آن‌ها هستم و با آن‌ها حرف می‌زنم. تا بینم مردم نظرشان نسبت به شاه و دربار چیست؟ و اگر با یک انگلیسی یا آلمانی، روسی یا



حمیدرضا پهلوی

با اینکه مکرر بشا ابلاغ و خاطر نشان شده است از رفتار اشت  
و نامتناسب حد کنید متأسفانه باز مشاهده حکم تغییر در رویه شما  
تأمل نشسته و رفتار ناپسند بسیاری رسانده که قابل عراض  
چشم پوشی نیست چون ادا امر رویه مطلوب شما دون مقام  
و شئون خاندان سلطنتی میباشد بفرمان من از این تاریخ کلیه العتاب  
و امتیارات و مزایای خاندان سلطنت از شما سلب شود.

فرمان محمدرضا شاه پهلوی علیه برادرش حمیدرضا  
که برای نخستین بار چاپ می‌شود.